

حوا و آدم داستان زن و مرد اول بین

هان به ما، امروز بشنوید؟ مقدس کتاب از الی عادهفوق داستان یک تا ای دآماده آیا! یک وچوله وها سلام ات فاقی چه بیدینیم بیاید. آفریدرازن و مرد اول بین خدا که زمانی - گردیم برمی آید تاده! است اف تاده

...آغاز در

خداوند، باشندداشته وجود هاندسان حتی یا شهرها، هلاخنده آنکه از پیش، دور بسیار هلی زمان در او. که ردخروشان هلی رودخانه و رننگارنگ هلی گل، بلنددرختان از پیرا آن او. آفریدزی با جهانی و کردندمی نانش هلوودخانه در که هلی ماهی، خواندندمی شد برین آواهای که آفریدرا پزندگانی ای و دنقص بی چیزهه. دوی دندمی زمین سراسر در که حیواناتی

خلق ویژه بسیار خلقت یک خدا، بنابر این! نداشت وجود انسانی هیچ هنوز. بدو کم چیزی اما کرد.

آفریدرا آدم خدا

همین به و. دمید حیات آن در و داد شکل خود داستان به ارا آن، برداشت زمین از خاک مقداری خداوند. بود آدم او نام! شد زنده انسان اول بین، سادگی

از پیر. **عدن باغ** - داد او به را زندگی بی رای مکان اندگیزت رین شدگفت و داشت دوست را آدم خدا داشت، داشت نیاز که را آنچه هر آدم. آرام حیوانات و زیباگ یاهن، میوه درختان

خاص دوست توانستند می آنها از کدام هیچ اما، بدو انمهرب حیوانات. تنهاست آدم که دید خدا اما داشت دیدگری اندگیز شدگفت نقشه خدا، بنابر این باشند او.

آفریدندمی را حوا خدا

را آدم هلی دنده از یک خدا، بود خواب او که حالی در بردفرو عمیق خواب به را آدم خدا روزی نام او. شد خوشحال بسیار و دیدرا او، شد بیدار آدم وقتی یک ردت بدیل زنی به را آن و برداشت. شد او هسر او و گداشت حوا را او.

لذت حیوانات از، کنندمراقبت باغ از آنها که خواست می خدا و بدو د خانواده اول بین حوا و آدم. کنند زندگی هم که نار در خوشحالی با و ببرند.

واحد قانون

او اما. نادرست از درست اندتخابت و اندای - بود داده ویژه بسیار موهبتی حوا و آدم به خدا، حال داد آنها به ساده قانون یک هچنین

شناخت درخت دیدگری و حیات درخت یکی داد نشان آنها به باغ و سطر را مخصوص درخت دو خدا درخت جز به - بخورد درختی هر از توانندمی که گفت آنها به خدا. شد می نامیده بدو خوب. بدو خوب شناخت

«مرد خواهی قطعاً، بخوری درخت این از اگر» داد هشدار خدا

می خوشحال باید پس، داشتند را داشتند نیاز که چیزی هو آنها. که رندمی درک را این حوا و آدم است؟ درست، بدند

...اف تاد ات فاقی، روز یک اما

گ رده پله مار

که رند نگاه میوه به که همین دید را بدو نیک شناخت درخت که زدمی قدم باغ در حوا روزی گ. گفت سخن او با مکار و گ رده پله ماری

«بخورید؟ درخت این از تو واندیدمی که است گ. فته واقعاً خدا آیا» پرسید مار

«مرد خواهیم، بخوریم آن از اگر گ. فته خدا به له» دادت کان سر ای و

مثل درست - شوی می عاقل، بخوری را آن اگر! میری نمی تو، نه وای» دادت کان را سرش مار اما «بخدا

رادس تش حوا گ. فت؟ می درست مار شاید برسدیمی نظر به خوشمزه واقعاً. که رند نگاه میوه به حوا خورد آن از نیز او و داد آدم به را آن از مقداری، سپس. خورد و گرفت را میوه، که رند دراز

خدا از که فهمیدند و کردند شرم احساس آنها. که رند تغیر چیزی خوردند را میوه ای نکه محض به پی و شاندد هلب رگ بار خود و شوند پنهان کردند سعی آنها. اندک رده ناف رمانی

ک ندمی پیدار حوا و آدم خدا

. شدند پنهان درختان پشت و شدند را او صدای حوا و آدم. آمد باغ به خدا، شب آن

«ک جای؟، آدم» زد صدا خدا

ما: که ردا ع تراف آدم. آمدند بیرون، که رندمی گ. ناه احساس که حالی در و آرامی به حوا و آدم «. شدیم پنهان همین برای، بدیدیم ترسیده

، نخوری آن از بدوم گ. فته تو به که درختی از آیا» است اف تاده ات فاقی چه دانستمی خدا پرسید «خوردی؟

«داد من به را میوه او». که رند سرزنش را حوا، آدم

«داد فریب مرا مار». که رند سرزنش را مار حوا و

به آنها بدند که رده اش ت باهی اندتخاب آنها اما، داشت دوست را حوا و آدم او. شد ناراحت خیلی خدا بدند داده گوش مار حرف به، خدا به اع تمام جای

گ ناه عواقب

ترک را عدن زیبای باغ شدند مجبور آنها. که رند تغیر او ضاع، که رند اف رمانی حوا و آدم چون به چه وقت حوا و ک ردمی که ار سخت غذا پرورش برای باید آدم - شدمی سخت زندگی حالا. که رند

هشدار خدا که هانطور، مردندمی روزی و شدندمی پیر آنها، هه از بدتر بک شدیدی درد، شدمی دار
بدود داده

گرم تا دادله باس آنها به او. داشت دوست را آنها هنوز خدا، شدند آنجا ترک به مجبور این که با ما
آمده پیش اش تبه که را آنچه که که سی - فرستاد خواهد ای دهنده جات، روزی که داد قول و بمانند
کرد خواهد درست، بدود

حوا و آدم از عبرت درس

با که هانطور درست، دهمی اندتخاب ت و اندایی ما به خداوند. دهمی ام به مهمی درس حوا و آدم داستان
است بدخشنده و مهربان خداوند اما، که نیمی اش تبه ما اوقات گاهی بکرد را کار این آنها

به مردم بازگرداندن برای این قشه - داشت این قشه خدا اما، بدود بداغ ترک به مجبور آنها اگر چه
ک نیم پیروی خدای راه از اگر که که سی، شدمی منتهی مسیح عیسی به ن قشه این خود سوی
کندمی فراهم ما برای بدی زندگی داشت تن برای راهی

بگیریم؟ یاد ت و اندیم چی

1. ماست صلاح و خیر برای اوقات و اندین - ک نیم اعتماد او به ما خواهدمی خدا.
2. می آسیدید نگران و خودمان به، که نیمی نافرمانی وقتی - دارد همراه به اندوه و غم گناه
رسانیم
3. کمک ما به خواهدمی و دارد دوست را ما او، که نیمی اش تبه وقتی حتی - است مهربان خدا
کند

پیروی او های راه از و ک نیم اعتماد او به، دهیم فراگوش خدا به هیشه بیاید، بنابر این
است به تر ما برای چیزی چه داندمی او زی را - ک نیم